

سعدی معلم اخلاق

دکتر رضا مصطفوی

به نام خدایی که جان آفرید
سخن گفتن اندر زبان آفرید*

خواجه نصیر طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ هـ. ق) دانشمند بزرگ و حکیم معاصر سعدی، حکمت عملی را در کتاب اخلاق ناصری چنین تعریف می کند:

«و اما حکمت عملی، و آن دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی بود بر وجهی که مودی باشد به نظام احوال معاش و معاد ایشان و مقتضی رسیدن به کمالی که متوجه اند سوی آن و آن هم منقسم شود به دو قسم: یکی آنچه راجع بود با هر نفسی به انفراد، و دیگر آنچه راجع بود با جماعتی به مشارکت، و قسم دوم نیز به دو قسم شود: یکی آنچه راجع بود با جماعتی که میان ایشان مشارکت بود در منزل و خانه و دوم آنچه راجع بود با جماعتی که میان ایشان مشارکت بود در شهر و ولایت بل اقلیم و مملکت.

پس حکمت عملی نیز سه قسم بود: اول را تهذیب اخلاق خوانند و دوم را تدبیر منزل، و سیم را سیاست مُدُن.»* مؤلف کشف اصطلاحات الفنون در تعریف علم اخلاق می نویسد: «علم اخلاق عبارت است از علم معاشرت با خلق و آن از اقسام حکمت عملیه است و آن را تهذیب اخلاق و حکمت خلقیه نیز نامند.»

*- بوستان سعدی به تصحیح دکتر یوسفی از انتشارات خوارزمی صفحه ۳۳

*- اخلاق ناصری به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری از انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶ تهران،

از آنچه از تعریفهای گوناگون قُدا در مورد تقسیم بندی علوم بر می آید باید گفت علم اخلاق یکی از شاخه های حکمت عملی است و شامل دانش بد و نیک خوینها و تدبیر انسان برای خود یا شخص خاص می گردد.

در میان آثار ارزنده و بارور ادب فارسی، از دیر باز به منابع گرانقدری در زمینه مسائل اخلاقی برمی خوریم که این پند نامه ها خواه نثر یا نظم در ارشاد و راهنمونی و تصفیه درون خوانندگان سهم بسزائی داشته است.

از آفرین نامه ابوشکور بلخی نخستین مثنوی اخلاقی زبان فارسی تا آثار اخلاقی دوره های بعد، مانند اخلاق ناصری، کلیله و دمنه، مرزبان نامه، سند باد نامه، قابوسنامه، کیمیای سعادت، مثنوی مولوی، اسرار نامه و منطق الطیر عطار نیشابوری، مخزن الاسرار نظامی گنجوی، اسرار التوحید، آثار سنائی و ناصر خسرو، کشف المحجوب و ترجمه رساله تشریه و بسیاری آثار دیگر و نیز کتابهایی که وسیله ایرانیان به زبان عربی در زمینه علم اخلاق نگارش یافته، همه حکایت از توجه و علاقه پارسیان به اخلاق و ادب اخلاقی دارد.

اما در میان این همه آثار اخلاقی، نوشته ها و سروده های سعدی ویژگی خاصی دارد. نصایح و دستورالعملهای، سعدی برای زندگی و گفتارهای اخلاقی پُر ارجش، مخصوصاً در بوستان، در کمتر اثر اخلاقی دیگری آن هم بدین فصاحت و بلاغت و پختگی دیده می شود.

بوستان را بحق باید از جهت استواری اندیشه و بلندی فکر و عمق معانی و احتوای آن بر مطالب اجتماعی و اخلاقی، مایه دارترین اثر سعدی دانست.

درس توحید و یکتا پرستی در مکتب اخلاقی سعدی از تأثیر خاصی برخوردار است. خدای سعدی خطابخش و پوزش پذیر است که بندگانش را دستگیری می کند، گنهکاران و حتی بُت پرستان و مستان را می بخشد و آنان همیشه می توانند به امید رحمت حق باشند. خدای سعدی برای بندگانش تکیه گاهی است استوار و پر محبت و غمخوار که غمش شامل حال بندگان می گردد. ستار العیوب است و حتی به دشمنان هم روزی می رساند تا چه رسد به دوستان.

خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر

نه گردن کشان را بگیرد بفور
ادیم زمین، سفره عام اوست
چنان پهن خوان کرم گسترده
پس پرده بیند عملهای بد
فروماندگان را به رحمت قریب
مهیا کن روزی مار و مور
و گر چند بی دست و پایند و زور *

درس یکتا پرستی، سعدی تأثیری خاص می بخشد. لحن مناجات و نیایش او با خدای، مملو از خلوص و پاکی و خضوع محض است. براستی هم ایمانی چنین راستین و اعتقادی بدین استواری و عمق کمتر می توان یافت!

نفس می نیارم زد از شکر دوست
عطایی است هر موی او بر تنم
چه آید به کوشیدن خیر پیش
تو قائم به خود نیستی یک قدم
که شکری ندانم که در خورد اوست
چگونه به هر موی شکری کنم؟
به توفیق حق دان نه از سعی خویش
ز غیبت مدد می رسد دم بدم *

خدای سعدی انتقام گیر و مجازات کننده و بیرحم نیست. مظهر لطف و رحمت است. توبه افراد را حتی پس از هفتاد سال بیخبری و غفلت می پذیرد. به پاسخی که از زبان مستی به مؤذن مسجدی که او را سنگ می خواند و می خواهد از

خانه خدا بیرونش اندازد بیندیشید: *پیشانی علم انسانی*
شنیدم که مستی زتاب نبید

بنالید بر آستان کرم
مؤذن گریبان گرفتش که هین
چه شایسته کردی که خواهی بهشت؟
بگفت این سخن پیر و بگریست مست
عجب داری از لطف پروردگار
تو را من نگویم که عذرم پذیر
که یارب به فردوس اعلی برم
سگ و مسجد! ای فارغ از عقل و دین
نمیزی بدت ناز باروی زشت
که مستم بدار از من ای خواه دست
که باشد گنهکاری امیدوار؟
در توبه باز است و حق دستگیر

* - ماخذ پیشین صفحه ۲۴ - ۳۳

* - ماخذ پیشین صفحه ۱۷۱

همی شرم دارم ز لطف کریم
کسی را که پیری در آرد زیبای
من آنم زیبای اندر افتاده پیر
به نادانی از بندگان سر کشند
اگر جرم بخشی به مقدار جود
و گر خشم گیری به قدر گناه
گرم دست گیری به جایی رسم
که زور آورد گر تو یاری دهی؟
که خوانم گنه پیش عفوش عظیم
چو دستش نگیری نخیزد ز جای
خدایا به فضل توام دست گیر
خداوند گاران قلم در کشند
نماند گنهکاری اندر وجود
به دوزخ فرست و ترازو مخواه
و گر بفکنی بر نگیرد کسم
که گیرد چو تو رستگاری دهی؟ *

در مکتب اخلاقی سعدی، تزویر و ریا سخت مورد نکوهش قرار می گیرد
و او بر آنان که رسیدن به مقام شامخ انسانیت را فقط ظاهر می دانند سخت می تازد:

بگن خرقه نام و ناموس و زرق
تعلق حجابست و بی حاصلی
و در جای دیگر می گوید:

بزرگان نکردند در خود نگاه
بزرگی به ناموس و گفتار نیست
نخورد از عبادت بر آن بیخورد
گنهکار اندیشناک از خدای

خدا بینی از خویشتن بین مخواه
بلندی به دعوی و پندار نیست *
که با حق نکوبود و با خلق بد
به از پارسای عبادت نمای **
سعدی می گوید پرستش یزدان نیازی به خود نمائی و ظاهر سازی ندارد.
اخلاص و عمل صالح و اخلاق نیکو می خواهد. کلاه مغولی هم می خواهی بر سر
گذار، اما بر سیرت درویشان پاک نهاد و صافی درون باش:

دلقت به چه کار آید و مسحی و مرقع
خود راز عملهای نکوهیده بری دار

*- مأخذ پیشین صفحه های ۲۰۰ - ۱۹۹

*- مأخذ پیشین صفحه ۱۱۲

** - مأخذ پیشین صفحه ۱۱۶

** - همان مأخذ صفحه ۱۱۸

حاجت به کلاه برّکی داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تَتّری دار *
داستان سعدی در نکوهش ریا و تظاهر در گلستان نیز جالب توجه است:
«عابدی را پادشاهی طلب کرد. اندیشید که دارویی بخورم تا ضعیف شوم مگر
اعتقادی که دارد در حق من زیادت کند. آورده اند که داروی قاتل بود بخورد و
بمرد.

آنکه چون پسته دیدمش همه مغز پوست بر پوست بود همچو پیاز
پارسنایان روی در مخلوق پشت بر قبله می کنند نماز *
دارنده این صفت ناپسند، نه تنها مورد لطف و عنایت حق نیست، بلکه
مشرک است و دوزخی که خشم و غضب الهی نیز او را در بر می گیرد:

عبادت به اخلاص نیّت نکوست و گر نه چه آید ز بی مغز پوست؟
چه زُنارِ مغ در میانت چه دَلق که درپوشی از بهر پندار خلق
مکن گفتمت مردی خویش فاش چو مردی نمودی مُخَنّث مَباش
به اندازه بود باید نمود خجالت نبرد آن که ننمود و بود
که چون عاریت بر کنند از سرش نماید کهن جامه ای دربرش
اگر کوتاهی پای چوبین مبنند که در چشم طفلان نمایی بلند
و گر نقره اندود نباشد نَحاس توان خرج کردن بر ناشناس
منه جان من آب زر بر پیشیز که صراف دانا نگیرد به چیز
زر اندودگان را به آتش برنند پدید آید آنگه که مس یازرند *

پندها و اندرزهای سعدی در بسیاری موارد با زبان تمثیل و به صورت
داستان بیان شده و به بیان و تعبیر او «داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت بر آمیخته
تا طبع ملول ایشان از دولت قبول محروم نماند» ** فروتنی و تواضع را شاید
دلچسب تر و در عین حال کوتاهتر از حکایت زیر نتوان بیان کرد:

*- گلستان سعدی به کوشش دکتر خطیب رهبر صفحه ۱۷۱

*- مأخذ پیشین صفحه ۱۷۴

*- مأخذ پیشین صفحه ۱۴۲

**- گلستان، سعدی، چاپ دکتر خطیب رهبر صفحه ۶۱۰

یکی قطره باران زابری چکید
که جایی که دریاست من کیستم؟
چو خود را به چشم حقارت بدید
سپهرش به جایی رسانید کار
بلندی از آن یافت کو پست شد

حیجیل شد چو پهنای دریا بدید
گرو هست حقا که من نیستم
صدف در کنارش به جان پرورید
که شد نامور لؤلؤ شهاوار
در نیستی کوفت تا هست شد *

معلم بزرگ اخلاق ما، برای نمودن پادافراه خود بینان و متکبران، آنان را
به کوزه ای مانند می کند که پُر باشد و دیگر پذیرای بیشتر از حد ظرفیت خود
نباشد بنابراین آنان که دارای این صفت ناپسند باشند تا هنگامی که از آن تهی
نگردند در کسب معرفت و کمال و فضیلت توفیقی نخواهند یافت:

یکی در نجوم اندکی دست داشت
بر گوشتار آمد از راه دور
خردمند ازو دیده بر دوختی
چو بی بهره عزم سفر کرد باز
تو خود را گمان برده ای پر خرد
زدعوی پری، زان تهی می روی
ز هستی در آفاق سعدی صفت
پاد افراه بدانندیشان چیزی جز بدی نیست:

بد اندیش مردم، بجز بد ندید
شرافت انسانیت به داشتن ملکات فاضله است و نباید چنین پنداشت که
همواره انسان بر حیوان برتری دارد. آدمیان مردم آزار هیچ شرافتی بر درندگان
ندارند:

نه هر آدمی زاده از دَدّ به است
به است از دَدّ انسان صاحب خرد
که دد ز آدمی زاده بد به است
نه انسان که در مردم افتد چو دد

*بیوستان مصحح دکتر یوسفی صفحه ۱۱۵

*- مأخذ پیشین صفحه ۱۲۸

*- مأخذ پیشین صفحه ۶۲

چو انسان نداند بجز خورد و خواب کداهش فضیلت بود بر دواب؟*
 این شرافت و کمال در انسانها با لباس و مسائل ظاهری حاصل نمی گردد.
 اگر « نشان » او همین خوردن و خوابیدن و خشم ورزیدن و شهوت پرستی و
 ویژگیهایی از این مقوله باشد، دیگر حیوانات نیز دارای چنین صفاتی هستند و
 بنابراین باید درنده خویها را به دور ریخت و « به حقیقت » آدمی بود تا از دیگر
 حیوانات ممتاز شد:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خورد خواب و خشم و شهوت، شغب است و جهل و ظلمت

حیوان خبیر ندارد ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد

که همین سخن بگویند به زبان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی

که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد

همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو زپای بند شهوت

بدر آی تا ببینی طیران آدمیت *

کناره گیری از مردم و عزلت گزینی را سعدی ناپسند می شمارد و در

برابر، خدمت به خلق را عبادت:

* - مأخذ پیشین صفحه ۶۲

* - کلیات سعدی، مصحح فروغی - طبیات صفحه ۵۷۷

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلِق نیست و این تا بدان پایه ارزش دارد که حتی بخشایش خدای و عفو یزدان را نیز موقعی شامل حال بندگان می‌داند که از لطف و محبت نسبت به زیر دستان دریغ نشود:

اگر توقع بخشایش خدایت هست به چشم و عفو و کرم بر شکستگان بخشای *
به نظر استاد اخلاقی ما، عالمانی که به مردم و جامعه خدمت می‌کنند حتی بر عابدانی که به گوشهٔ عبادت نشسته‌اند برتری دارند؛ چه این عالمان نجات دهنده گمراهان و بیراهه روندگانند و آن عابدان فقط بدر کشندگانِ گلیم خود از موج صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن، این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می‌کشد ز موج

وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را *
آدمهای بی تفاوت و بی خاصیت در نظر سعدی مردودند و بی ارزش و حتی سنگ بیجان بر آنان برتری دارد: گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سنگی و گیاهی که درو خاصیتی هست از آدمی به که درو خاصیتی نیست
دل بستگی به مشاغل این جهان خاکی و افتخار به نسب و نژاد پرستی از
دیدگاه سعدی، ارجی و اعتباری ندارد و مادیات و اسباب و مسائل دنیایی همیشه
سبب اصلی نیکبختی و نام نیک نیست:

تو ممی‌ز به عقل و ادراکی
تو بدین ارجمند و نیکونام
قیمت خویشتن خسیس مکن
نه مکرّم به جاه و انسبابی
نه به دینار و ملک و اسبابی
که تو در اصل جوهری نابی

*- مأخذ پیشین، قصاید فارسی صفحه ۴۸۴

*- گلستان چاپ دکتر خطیب رهبر صفحه ۲۰ - ۲۱۹

تو در خلیق می‌زنی شب و روز لاجرم بی نصیب ازین بابی *
 کار کردن و به خود متکی بودن و با دسترنج خود زیستن در مکتب
 اخلاقی سعدی ممدوح است و به عکس سربار دیگران بودن مذموم. باید توشه و زاد
 زندگی را به دست آورد و به دیگران هم داد و نه طفیل سفره آنان شد. باید مردانه
 رنج برد و به افراد دیگر هم راحت رساند؛ نه همچون مخنثها دسترنج دیگران را
 خورد.

در باب دوم بوستان در این مورد داستان جالبی است که: یکی روباه بی
 دست و پایی را می‌بیند که یارایی کار کردن و طعمه به چنگ آوردنش نیست به
 شگفت در می‌ماند و می‌اندیشد که «چون زندگانی به سر می‌برد؟» در این تفکر
 است که شیری شغال به چنگ، آنجا می‌رسد طعمه را می‌خورد و روباه از مانده
 آن، سیر می‌شود و روز دیگر به نحوی دیگر سدّ جوع می‌کند. بیننده که این
 صحنه را می‌نگرد بر آن می‌شود تا او از این پس به گنجی بنشیند و پخته خواری
 پیش گیرد و راحت باشد. دیری چشم به راه رسیدن غذایی از غیب می‌شود و
 نمی‌رسد. و حتی از گرسنگی سخت نزار و لاغر می‌گردد صدایی به گوشش
 می‌رسد که:

برو شیر درنده پشای ای دغزل و مطالعاً میتنداز خود را چو روباه شل
 چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه، به و اما مانده سیر؟
 چو شیر، آن که را گردنی فربه است گرافتد چو روبه، سگ از وی به است
 به چنگ آر و با دیگران نوش کن نه بر فضله دیگران گوش کن
 بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش
 چو مردان ببر رنج و راحت رسان مخنث خورد دسترنج کسان
 بگیر ای جوان دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر
 خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای*
در زندگی باید کار کرد. سعی و تلاش لازمه هستی است و هستی ساز،
باید کوشید و رنج برد تا به گنج رسید:

گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمی می بایدت تخمی بکار*
و در این مورد با استشهاد به آیه شریفه، با قرآن مجید هم صدا می گردد که
برای انسان جز آنچه با سعی خویش فراهم می آورد پاداشی نخواهد بود:
من طریق سعی می آرم به جا لیس لیلانسان الا ماسعی*
معلم بزرگ ما، درس رازداری می آموزد که نباید راز خود را با دیگران
در میان نهاد چه شاید نامحرمی در میان باشد و آن را فاش کند و به دلیل وجود
بدخواهان و حسودان و مغرضان از توفیقی باز مانیم:

منه در میان راز با هر کسی که جاسوس، همکاسه دیدم بسی
سکندر که با شرقیان حرب داشت در خیمه گویند در غرب داشت
چو بهمن به زاولستان خواست شد چپ آوازه افگند وز راست شد
اگر جز تو داند که عزم تو چیست بر آن رای و دانش بیاید گریست**
سعدی آنی از همدردی و کمک به هموعان و یاری رساندن به آنان غفلت
نمی ورزد و به این نکته ایمان دارد که:

دوران ملک ظالم و فرمان قاطعشانی و پنداندن روان بود که بر آید روان او
هرگز کسی که خانه مردم خراب کرد آباد بعد از آن نبود خاندان او***
به گمان او:

چو خواهی نباشد دلت دردمند دل دردمندی برآور زبند
انساندوستی و نکته بینی و دقت نظر او و توجهش به بیچارگان تا بدان
جاست که می گوید در برابر طفل یتیم بر سروروی فرزند خویش نباید بوسه زد:
چو بینی یتیمی سر افکنده پیش مده بوسه بر روی فرزند خویش***

*- بوستان سعدی به تصحیح دکتر یوسفی صفحه ۸۹ - ۸۸

*- کلیات سعدی نسخه فروغی، قصاید فارسی صفحه ۴۶۱

** - قرآن مجید، سوره نجم / ۳۹

** - بوستان سعدی مصحح دکتر یوسفی صفحه ۷۸

** - کلیات سعدی نسخه فروغی. صاحبیه صفحه ۸۵۸

*** بوستان. صفحه ۸۰

یتیم ار بگرید که نازش خرد؟
 الاتا نگرید که عرش عظیم
 به رحمت بگن آبش از دیده پاک
 اگر سایه خود برفت از سرش
 وگر خشم گیرد که بارش برَد؟
 بلرزد همی چون بگرید یتیم
 به شفقت بیفشانش از چهره خاک
 تو در سایه خویشتن پرورش...
 تا بالاخره در باره درد یتیمی شاهد زنده تری می آورد که:

مرا باشد از درد طفلان خبر
 که در طفلی از سر برفتم پدر *
 خلوص نیت و اعتقاد راستین سعدی، آنجا تجلی می کند که می بینیم به
 اعتقاد او حتی دشمنان را نیز نباید آزرده خاطر ساخت چه رسد به دوستان:

«دزدی به خانه پارسائی در آمد. چندانکه جُست چیزی نیافت. دلتنگ شد.
 پارسا خبر شد. گلیمی که بر آن خفته بود در راه دزد انداخت تا محروم نشود.

شنیدم که مردان راه خدای
 دل دشمنان را نکردند تنگ
 ترا کی میسر شود این مقام؟
 که بادوستانت خلاف است و جنگ *
 در قحط سالی دمشق سعدی دوستی را می بیند که با این که جاه و زر و مال
 دارد از نزاری فقط پوستی بر استخوانش مانده است. می پرسد چه درماندگی
 داری؟ و او در برابر این پرسش:

بفرید بر من که عقلت کجاست؟
 نبینی که سختی بغایت رسید
 نه باران همی آید از آسمان
 مشقت به حدِ نهایت رسید
 بدو گفتم آخر ترا باک نیست
 نه بر می رود دود فریاد خوان
 گر از نیستی دیگری شد هلاک
 گشود زهر جایی که تریاک نیست
 نگره کرد رنجیده در من فقیه
 ترا هست، بطرا از طوفان چه باک؟
 که مرد ار چه بر ساحل است ای رفیق
 نگره کردن عالم اندر سفیه
 من از بینوایی نیم روی زرد
 غم بیمرادان دلم خسته کرد
 نخواهد که بیند خردمند ریش
 نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

* - مأخذ پیشین صفحه ۸۰

* - گلستان به کوشش دکتر خطیب رهبر، صفحه ۱۴۶

یکی اول از تندرستان منم
منغص بود عیش آن تندرست
چو بینم که درویش مسکین نخورد
یکی را به زندان بری دوستان
که ریشی بینم بلرزد تنم
که باشد به پهلوی رنجور سست
بکام اندرم لقمه زهرست و درد
کجا ماندش عیش در بوستان؟*

تعلیم مناعت طبع و داشتن استغنا از موضوعات دیگر سخن سعدی است. او می آموزد که ارزش والای انسانیت را نباید ناچیز شمرد و به هر خواری و ذلت تن در داد و به تعبیر ناصر خسرو «دُرّ دری» را به پای خوکان نشاید ریخت* برای به دست آوردن گرده ای نان نشاید هر کس و ناکس را مدح گفت و از این مثنوی سفلیگان نابخرد حتی سوزنی نباید طلبد:

گویند سعدیا به چه بَطّال مانده ای
این دست سلطنت که توداری به ملک شمر
یک چند اگر مدیح کنی کامران شوی
بی زر میسرت نشود کام دوستان
هیچش به دست نیست که هیچش به دست نیست
آری مثل به کر کس مُردار خورزند
از من نیاید آن که به دهقان و کدخدای
گر گوئیم که سوزنی از سفله ای بخواه
گفتی رضای دوست میسر شود به سیم
صد گنج شایگان به بهای جوی هنر
سختی مبر که وجه کفافت معین است
پای ریاضت به چه در قید امان است
صاحب نظر که مال ندارد تغابن است
چون کام دوستان ندهی کام دشمن است
ز در میان مقابله روح در تن است
سیمرغ را که، قاف قناعت نشیمن است
حاجت برم که کار گدایان خرمن است
چون خار پشت بر بدنم موی، سوزن است
این هم خلاف معرفت و رای روشن است
منت بر آنکه می دهد و حیف بر من است*

به این پیامها در این مضمون بنگرید:

من آبروی نخواهم ز بهر نان دادن
کسی را که در چطمع در نوشت

که پیش طایفه ای مرگ به که بیماری،
نباید به کس عبد و خادم نبشت

*بوستان تصحیح دکتر یوسفی صفحه ۵۸

*- من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی لفظ در دری را

ناصر خسرو (دیوان چاپ استاد مینوی - دکتر محقق صفحه ۱۴۳)

*- کلیات سعدی، نسخه فروغی - صاحبه صفحه ۸۴۱

توقع برانند زهر مجلسست بران از خودش نا نراند گست *

مراد این سخنم دانی ای حکیم چه بود؟ سلامی از نشود حمل بر تقاضایی
مراست با همه عیب این هنر به حمد الله که سرفرو نکند همتم به شر جایی

اگر زیادت قدر است در تغیر نفس نخواستم که به قدر من اندر افزایی *
سعدی همواره بر این اصل تأکید دارد که انسان باید قدر خود را بشناسد و
تن به خوارها نسپرد و همچون مرغ پایبند هوی و هوسهای دل نشود تا بتواند به
عالم روحانیان پرد و به فضای گلشن قدس راه یابد:

گر کیمیای دولت جاویدت آرزوست بشناس قدر خویش که گوگرد احمری
ای مرغ پای بسته به دام هوای نفس کی بر هوای عالم روحانیان پری
باز سپید روضه انسی چه فایده کاندر طلب چوبال بریده کبوتری
چون بوم بدخبر مفکن سایه بر خراب بر اوج سدره کوش که فرخنده طایری
آن راه دوزخ است که ابلیس می رود بیدار باش تاپی اوراه نسپری *

پیش از این گفتیم که یکی از سه بخش حکمت عملی، سیاست مدن است.
سعدی از این جهت نیز سیاستمداری است هنرمند و نصیحتهایی که به حکام و
سلاطین وقت می کند و پندهایی که می دهد، حکایت از دقت او در مصالح کشور
و امور سیاست و کشورداری دارد. نصیحت او به زمامداران و زورمندان زمان،
سبب می گردد تا آنان را از کاخ غرور و تخت کبریا بی شان به زیر آورد و به آنها
بفهماند که ستمگرانی که پند ناصحان را نشنوند، بزودی ملک از تصرفشان بیرون
خواهد رفت.

«یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز
کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان

* - بوستان، صفحه ۱۴۷

* - کلیات سعدی - قصاید فارسی صفحه ۴۸۴

* - ماخذ پیشین، صفحه ۴۹۰

برفتند و از کُربت جورش راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد گودرایام سلامت به جوانمردی کوش بنده حلقه بگوش از نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون، وزیر ملک را پرسید هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه برو ملک مقرر شد؟ گفت آنچنانکه شنیدی خلقی برو به تعقیب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت. گفت ای ملک چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی مگر سر پادشاهی کردن نداری؟

همان به که لشکر به جان پروری که سلطان به لشکر کند سروری ملک گفت: موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ گفت پادشه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن نشینند و ترا این هر دو نیست. ملک را پند وزیر ناصح، موافق طبع مخالف نیامد. روی ازین سخن در هم کشید و به زندانش فرستاد. بسی بر نیامد که بنی عم سلطان به منازعت خاستند و ملک پدر خواستند. قومی که از دست تظاول او به جان آمده بودند و پریشان شده، برایشان گرد آمدند و تقویت کردند تا ملک از تصرف این به در رفت و بر آنان مقرر شد.

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیر دست

دوستدارش روز سختی دشمن زور آورست

با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین

زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکرست»*

فلسفه جاودانی سعدی در علم سیاست مُدُن، همواره روشن است و یکنواخت. او همیشه، غم بینوایان را دارد و غمگساری رعیت برایش بالاترین

شادیهها و لذتها است. هنگامی که در جامع دمشق یکی از ملوک بی انصاف و ستمکار عرب را می‌بیند که از دشمنی قوی ترس دارد به او می‌گوید:

«بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی»* از ویژگیهای بارز سخن سعدی که شاید در کمتر سیاستمداری وجود داشته باشد، صراحت لهجه اوست که البته باید بر علو طبع و استغنای کامل او حمل کرد؛ او با سلاطین، حکام و امیران آدمکش مغول گاهی چنان آمرانه سخن می‌گوید که شاید کسی با هم‌ردیفان خود نیز نتواند بدان گونه بی پروا سخن بگوید:

به این خطاب و بیان توجه کنید:

به نوبتند ملوک اندرین سپنج سرای

کنون که نوبت تست ای ملک به عدل گرای
چه مایه بر سر این ملک سروران بودند
چو دور عمر به سر شد در آمدند زیبای
تو مرد باش و ببر باخود آنچه بتوانی
که دیگرانش به حسرت گذاشتند به جای
نیاز باید و طاعت نه شوکت و ناموس
بلند بانگ چه شود و میان تهی چو درای
دو خصلت اند نگهبان ملک و یاور دین
یکی که گردن زور آوران به قهر بزن

دوم که از در بیچارگان به لطف در آی... *

سعدی در توصیه به حاکمان، در باره امور جنگی و مدیریت کشور می‌گوید:

باید از رای و تجربه پیران و زورمندی جوانان بهره گرفت و کارهای بزرگ را نباید به افراد نوحاسته و کم تجربه سپرد:

*مأخذ پیشین صفحه ۷۷

* کلیات سعدی از روی نسخه محمد علی فروغی صفحه ۴۸۳

هیزبران به آورد شیران فرست
که صید آزموده ست گرگ کهن
حذر کن ز پیران بسیار فن
ندانند دستان روباه پیر
که بسیار گرم آزموده ست و سرد
ز گفتار پیران نپیچند سر
مده کار معظم به نوحاسته
که در جنگها بوده باشد بسی
که سندان نشاید شکستن به مشت
نه کاری است بازیچه و سرسری
به ناکار دیده مفرمای کار
ز روبه رمَد شیر نادیده جنگ *

به گمان سعدی یکی از مسائل مهم در امر سیاست و کشورداری بخشایش و عفو معزولان و بر کنار شدگان از امور دیوانی و لشکری است. پس از توییح، تشویق، ضرورت دارد و اصولاً باید در امور حکومتی درشتی و خشونت با نرمی و لطف توأم باشد و گرنه وافی به مقصود نخواهد بود:

چو چندی بر آید ببخشش گناه
یه از قید بندی شکستن هزار
پدر وار خشم آورد بر پسر
گهی می کند آبش از دیده پاک
و گر خشم گیری شوند از تو سیر
چو رگزن که جراح و مَرهم نه است *

سعدی نحوه رفتار حاکمان و سلاطین را با خدمتکاران به هنگام محاکمه آنان با ژرف نگری خاصی مد نظر دارد. می گوید باید در مورد مجازاتها تأمل

به پیکار دشمن دلیران فرست
به رای جهاندیدگان کار کن
مترس از جوانان شمشیر زان
جوانان پیل افکن و شیرگیر
خردمند باشد جهاندیده مرد
جوانان شایسته بختور
گرت مملکت باید آراسته
سپه را مکن پیشرو جز کسی
به خردان مفرمای کار درشت
رعیت نوازی و سر لشکری
نخواهی که ضایع شود روزگار
نتابد سگ صید روی از پلنگ

* بوستان سعدی، تصحیح دکتر یوسفی صفحه ۷۵

* بوستان سعدی، به تصحیح دکتر یوسفی صفحه ۴۵

کرد. فتنه‌انگیزیها و دشمنانگیها را در باره افراد نباید پذیرفت. و در صورتی که کسی مرتکب جرمی شد نباید بلافاصله او را کشت؛ چه اگر خلافتش ثابت شد جبرانش ممکن نخواهد بود. بنابراین نخست باید به نصیحتش پرداخت. پس گوشمالی اش داد سپس اگر باز هم تنبیه بی حاصل بود بند و زندانش کرد و در پایان چنانچه به هیچ طریقی راه اصلاح او وجود نداشت و تربیتش مؤثر نیفتاد، بیخ این درخت خبیث را بر آورد:

به سمع رضا مشنو ایدای کس
و گر گفته آید به غورش برس
گنهکار را عذر نسیان بنه
چو زنهار خواهند زنهار ده
گر آید گنهکاری اندر پناه
نه شرط است کشتن به اول گناه
چو باری بگفتند و نشنید پند
دگر گوش مالش به زندان و بند
و گر پند و بندش نیاید به کار
درختی خبیث است بیخش بر آر
چو خشم آیدت بر گناه کسی
تأمل کنش در عقوبت بسی
که سهل است لعل بدخشان شکست
شکسته نشاید دگر باره بست *
سعدی در حکومت، مروج عدالت و دادگری است؛ ستم و بیدادگری را
سخت زشت و ناپسند می‌شمارد. «عدالت» را برای «حاکمان» به همان اندازه
ضروری می‌شمارد که «عامل» بودن را برای عالمان: «ایزد، تعالی و تقدس، خطه پاک شیراز را به هیبت حاکمان عادل و همت
عالمان عامل تا زمان قیامت در امان سلامت نگهدارد.» †

در سفارش به دادگری و عدالت از زبان نوشیروان به هرمز چنین می‌گوید:
که خاطر نگهدار درویش باش
نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس
چو آسایش خویش جویی و بس
نیاید به نزدیک دانا پسند
شبان خفته و گرگ در گوسفند
برو پاس درویش محتاج دار
که شاه از رعیت بود تاجدار
رعیت چو بیخند و سلطان درخت
درخت، ای پسر باشد از بیخ سخت

* همان مأخذ پیشین، صفحه ۴۵

† گلستان سعدی به کوشش دکتر خطیب رهبر صفحه ۱۷

مکن تا توانی دل خلق ریش و گرمی کنی می گنی بیخ خویش *
سراسر آثار سعدی از گلستان گرفته تا بوستان و قصاید و طیبات او مملو از
نصایح پر محتوا به حکام و سران و امیران در مورد دادگری است. و رعایت رعیت
و شفقت با آنان و حتی گاهی آمرانه تهدید شان می کند که:

وگر جور در پادشاهی کنی
حرام است بر پادشه خواب خوش
پس از پادشاهی گدایی کنی
چو باشد ضعیف از قوی بارکش
که سلطان شبان است و عامی گله
شبان نیست، گرگ است فریادازو *
چو پرخاش بینند و بیداد از او
حاکم باید قلم زنان و شمشیر زنان را نکو دارد؛ زیرا گوی دولت را با
پروراندن این دو هنرمند می توان ربود:

دو تن، پرورای شاه کشور گشای
زنام آوران گوی دولت برنند
یکی اهل بازو، دوم اهل رای
که دانا و شمشیر زن پرورند
هر آنکو قلم را نورزید و تیغ
قلم زن نکو دار و شمشیر زن
نه مطرب که مردی نیاید زن *

در برابر ترحم به زبردستان و رعایت حال رعیت، مردم آزاران و ستمکاران و
خیانتکاران را نباید بخشود، زیرا رحمت آوردن بر ظالمان ستم است بر مظلومان...
بگفتیم در باب احسان بیسی
بخور مردم آزار را خون و مال
ولیکن نه شرط است با هر کسی
که از مرغ بد کننده به پر و بال
به دستش چرا می دهی چوب و سنگ؟
درختی بپرور که بار آورد
کسی را بده پایه مهتران
که بر کهتران سر ندارد گران
که رحمت برو جور بر عالمی است
مبخشای بر هر کجا ظالمی است

*-بوستان سعدی به تصحیح دکتر یوسفی صفحه ۴۲

*- بوستان سعدی به تصحیح دکتر یوسفی صفحه ۴۲

*- مآخذ پیشین صفحه ۵۹

جهانسوز را کشته بهتر چراغ
هر آن کس که بر دزد رحمت کند
جفا پیشگان را بده سر بباد
سعدی سپهد وار توصیه می کند که اگر سپاهی به فرمانده خود خیانت کرد و عاصی شد دیگر او را میپذیر زیرا به همان گونه که با سالار خود ناسپاسی کرد با تو نیز چنین می کند. سوگند او را باور مکن و همواره مواظب او باش:

سپاهی که عاصی شود در امیر
ندانست سالار خود را سپاس
به سوگند و عهد استوارش مدار
نو آموز را ریسمان کن دراز
سپاهیان و لشکریان را باید نواخت تا در روز حادثه و حمله دشمن به کار آیند و این نوازش را باید پیش از آن انجام داد که دشمن کوس جنگ فرو کوبد. اگر مال ازو دریغ داشته آید، او هم از دست بردن به تیغ و جنگیدن با دشمن دریغ خواهد کرد:

دلاور که باری تهوّر نمود
که بار دیگر دل نهد بر هلاک
سپاهی در آسودگی خوش بدار
کنون دست مردان جنگی ببوس
سپاهی که کارش نباشد ببرگ
بهای سر خویشتن می خورد
چو دارند گنج از سپاهی دریغ
چه مردی کند در صف کارزار

بباید به مقدارش اندر فزود
ندارد ز پیکار یا جوج باک
که در حالت سختی آید به کار
نه آنگه که دشمن فرو کوفت کوس
چرا روز هیجانهد دل به مرگ
نه انصاف باشد که سختی برد
دریغ آیدش دست بردن به تیغ
که دستش تهی باشد و کار، زار *

* مآخذ پیشین صفحه های ۹۸ و ۹۷

* مآخذ پیشین صفحه ۷۷

* مآخذ پیشین صفحه های ۷۵ و ۷۴

سلطان را پند می‌دهد که مبادا از لشکر گران او حتی در سرزمین دشمن به مزدم بیگناه آزاری برسد و یا بیگناهی در میان زندانیان باشد و یا به مال مردم دست درازی شود چون در این صورت آبروی چندین ساله به باد زشتنامی خواهد رفت:

ولیکن در اقلیم دشمن مران رسد کشوری بیگنه را گزند که ممکن بود بیگنه در میان به مالش خَساست بود دستبرد به هم باز گویند خویش و تبار متاعی کزو ماند ظالم ببرد وز آه دل دردمنندش حذر که یک نام زشتش کند پایمال تطاول نکردند بر مال عام چو مال از توانگر ستاند گداست ز پهلوی مسکین شکم پر نکرد *	تنت زورمند است و لشکر گران که وی برحصاری گریزد بلند نظر کن در احوال زندانیان چو بازارگان در دیارت بمرد کزان پس که بر وی بگریند زار که مسکین در اقلیم غربت بمرد ببندیش از آن طفلک بی پدر بسا نام نیکوی پنجاه سال پسندیده کاران جاوید نام بر آفاق اگر سربسر پادشاست بمرد از تهیدستی آزاد مرد به جزئیات لشکر کشیها توجه می‌کند و در مورد تدبیر مملکت و مملکت داری و محافظت آن از دشمن همچون جنگ آوری پر تجربه و نیک اندیش و دلسوز ریزه کاریهای جنگ را زیر نظر دارد:
--	---

چه دانی کران را که باشد ظفر؟ به تنها مده جان شیرین به باد و گر در میان لبس دشمن بپوش چو شب شد در اقلیم دشمن مایست حذر کن نخست از کمینگاهها بماند، بزَن خیمه بر جایگاه	ببندیش در قلب هیجا مفر چو بینی که لشکر زهم دست داد اگر بر کناری به رفتن بکوش و گر خود هزاری و دشمن دویست چو خواهی بریدن به شب راهها میان دو لشکر چو یکروزه راه
--	---

گر او پیشدستی کند غم مدار
ندانی که لشکر چو یک روزه راند
تو آسوده بر لشکر مانده زن
چو دشمن شکستی بیفکن علم
بس در قفای هزیمت مران
هوا بینی از گرد هیجا چو میغ
بگیرند گِردت به زویین و تیغ.. *

نکته مهم این که سعدی به خلاف پاره ای متملقان و چاپلوسانی که همواره ستمکاران و زورمداران را می ستوده اند و وجود آنان را افتخاری برای خود می دانسته اند نه تنها بدین گونه حاکمان نمی بالد و تملق نمی گوید و چاپلوسی نمی کند، بلکه به آنان می فهماند که اگر افتخاری باشد برای حاکمانی است که در دوره سعدی زندگی می کنند نه برای سعدی که در روزگار آنان به سر می برد؛ در خطاب به ابوبکر بن سعد بن زنگی پنجمین اتابک سلغری فارس که البته به دلیل نجات فارس از قتل و خرابی مغولان به او عنایت دارد بی پروا می گوید:

هم از بخت فرخنده فرجام تست
که تاریخ سعدی در ایام تست
که تا بر فلک ماه و خورشید هست
در این دفتر نام جاوید هست *
و این خود درسی گرانبها به حکام و سلاطین روزگار است تا بیاموزند که قدر عالمان و دانشمندان زمان خود را بدانند و بدانان ببالند و وجودشان را زینت کشور خود دانند.

بدان گونه که در مقدمه این مقال بیان کردیم، بخش سوم حکمت عملی از نظر متقدمان تدبیر منزل بود. سعدی در این بُعد از حکمت عملی نیز صاحب نظر و کمالات است. از جمله توصیه هایش در این مورد این است که اگر می خواهی نامت جاوید ماند به فرزند خویش خردمندی و اندیشیدن بیاموز. او را به سختیها عادت ده و ناز پروردش بار میاور که در این صورت سختیهای روزگار، او را

* - مأخذ پیشین صفحه ۷۴

* - مأخذ پیشین صفحه ۳۹

خواهد آزد. برای آموختن تشویق و توبیخ هر دو ضرورت دارد و به جای خود باید از این دو حربه برای تربیت فرزندان بهره برد و البته تشویق از توبیخ تأثیر بیشتری دارد. به فرزندان هنر و صنعتی بیاموز حتی اگر همچون قارون ثروتمند باشی. چشم آنان را سیر گردان و به آنان راحت رسان، مبادا چشم به دست دیگران داشته باشند و بالاخره آنان را از معاشران بد دور کن تا به راه آنان نگریند:

ز نامحرمان گو فراتر نشین	پسر چون زده بر گذشتش سنین
که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت	بر پنبه آتش نشاید فروخت
پسر را خردمندی آموز و رای	چو خواهی که نامت بماند به جای
بمیری و از تو نماند کسی	که گر عقل و طبعش نباشد بسی
پسر چون پدر نازگش پرورد	بسا روزگارا که سختی برد
گوش دوست داری به نازش مدار	خردمند و پرهیزگارش بر آرز
به نیک و بدش وعده و بیم کن	به خردی درش زجر و تعلیم کن
ز توبیخ و تهدید استاد به	نو آموز را ذکر و تحسین و زه
و گر دست داری چو قارون به گنج	بیاموز پرورده را دسترنج
که باشد که نعمت نماند به دست	مکن تکیه بر دستگاهی که هست
نگردد تهی کیسه پیشه ور	به پایان رسد کیسه سیم و زر
به غربت بگرداندش در دیار	چه دانی که گردیدن روزگار
کجا دست حاجت برد پیش کس	چو بر پیشه ای باشدش دسترس
نبیند، جفا بیند از روزگار	هر آن طفل کو جور آموزگار
که چشمش نماند به دست کسان	پسر را نکودار و راحت رسان

نگه دار از آمیزگار بدش که بدبخت بیره کند چون خودش *
 در نظر سعدی ملاک انتخاب همسر فقط زیبایی ظاهری و به تعبیر او «نکویی
 و زشتی» نیست. سازگاری و خوش خلقی و یکدلی و نیکخواهی و حسن معاشرت
 او را باید در انتخاب اصل قرار داد و براین اعتقاد است که خلق و رفتار و
 سازش، بدان حد اهمیت دارد که حتی زن دیو سیمایی اگر صفات یاد شده را
 داشته باشد برزن پریچهره پیشی می جوید:

زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا
 برو پنج نوبت بزَن بر درت چو یاری موافق بود در برت
 کسی بر گرفت از جهان کام دل که یکدل بود با وی آرام دل
 اگر پارسا باشد و خوش سخن نگه در نکویی و زشتی مکن
 زن خوش منش دل نشان تر که خوب که آمیزگاری بپوشد عیوب
 بُرد از پریچهره زشتخوی زن دیو سیمای خوش طبع، گوی
 دلارام باشد زن نیکخواه ولیکن زن بد، خدایا پناه!
 در خرمی بر سرایی ببند که بانگ زن از وی بر آید بلند
 زنی را که جهل است ناراستی بلا بر سر خود نه زن خواستی
 بر آن بنده حق نیکویی خواسته ست که با او دل و دست زن راست است
 چو بینی که زن پای برجای نیست ثبات از خردمندی و رای نیست
 گریز از کفش در دهان نهنگ علوم که مُردن به از زندگانی به ننگ *
 با عنایت به دو «نامبردار گنج» «پُر در» سعدی یعنی بوستان مخصوصاً و

گلستان، می توان دریافت که شاید کمتر کسی، اصول علمی اخلاق را چنین با
 استدلال و ژرف نگری و باید گفت «سعدی وار» با بهره گیری از تمثیلهای دقیق
 و مربوط مذاقه کرده باشد. بحقیقت که «دُر موعظه های شافی را در سلک عبارت
 کشیده است و داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت بر آمیخته تا طبع ملول ایشان

* مأخذ پیشین صفحه ۱۶۵ - ۱۶۴

* مأخذ پیشین صفحه های ۱۶۴ - ۱۶۳

(صاحب‌دلان) از دولت قبول محروم نماند» *بی شک باید سعدی را بزرگترین معلم اخلاق در میان سخنوران ادب پارسی دانست؛ چه در هدایت و ارشاد خلق، نقشی والا و پیامبرگونه و کارآمد و مفید داشته و با گنجینه‌های جاویدان ادبی اش در تهذیب اخلاق مردم روزگار خود و پس از آن تأثیر شگرف داشته و در ذهن و روح خوانندگان آثارش به دلیل حق‌گویی و حق‌خواهی و بی‌پروایی اش در بیان حقایق مقبولیتی تمام یافته است.

بگوی آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عیش و دهده *
با توجه به کاستی و قصور خویش در موضوعی بدین ژرفی که نتوانستم حق
مطلب را بدانگونه که سزاوار و شایسته مقام سعدی است باز گویم، ختم سخن را با
بیان سعدی که زبان حال من بنده است به پایان می‌برم که:

گل آورد سعدی سوی بوستان به شوخی و فلفل به هندوستان
چو خرما به شیرینی اندوده پوست چوبازش کنی استخوانی دروست *

شؤبہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

*- گلستان سعدی به کوشش دکتر خطیب رهبر صفحه ۶۱۰

*- بوستان صفحه ۵۳

*- مأخذ پیشین صفحه ۳۸

پاره ای مأخذ و کتابشناسی

- ۱ - اخلاق ناصری، تألیف خواجه نصیر طوسی به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، از انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶، تهران
- ۲ - بوستان سعدی یا سعدی نامه به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، از انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳، تهران
- ۳ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، جلد سوم، بخش اول، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۳
- ۴ - تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضا زاده شفق، از انتشارات دانشگاه شیراز مردادماه ۱۳۵۲
- ۵ - تاریخ ادبیات در ایران از ادوارد براون انگلیسی مجلدات دوم و سوم
- ۶ - تاریخ نظم و نثر در ایران تا پایان قرن دهم هجری، استاد سعید نفیسی تهران ۱۳۴۴
- ۷ - تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی به تصحیح محمد عباسی
- ۸ - تذکره نصر آبادی از محمد طاهر نصر آبادی اصفهانی به تصحیح وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۷ شمسی.
- ۹ - دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۳
- ۱۰ - سعدی نامه، یادگار هفتصدمین سال تألیف گلستان، مجله تعلیم و تربیت شماره بهمن و اسفند ماه ۱۳۱۶
- ۱۱ - سخن سعدی، قاسم تویسرکانی، تهران ۱۳۱۸
- ۱۲ - سعدی و منتبّی (مقاله)، دکتر مهدی محقق، راهنمای کتاب، شماره های دوم و سوم از سال دوم
- ۱۳ - سعدی نامه یا بوستان، به تصحیح رستم علی یف، از انتشارات ابن سینا ۱۳۴۷ تهران.
- ۱۴ - سعدی الشیرازی شاعر الانسانیة، دکتر محمد موسی هنداوی، قاهره ۱۹۵۱.
- ۱۵ - شرح و تصحیح مثلثات شیخ اجل سعدی، نوشته محمد جعفر واجد، از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس.
- ۱۶ - شرح گلستان سعدی، دکتر محمد خزائلی، از انتشارات جاویدان، دیماه ۱۳۵۳
- ۱۷ - شناختی تازه از سعدی همراه با متن مصحح و مُعرب اشعار عربی سعدی، دکتر جعفر مؤید شیرازی، ۱۳۶۲، از انتشارات لوکس شیراز.
- ۱۸ - قلمرو سعدی، علی دشتی، چاپ چهارم، از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.

- ۱۹ - کلیات سعدی با مقدمه عباسی اقبال آشتیانی، سازمان انتشارات جاویدان.
- ۲۰ - گلستان سعدی به کوشش دکتر خطیب رهبر از انتشارات بنگاه صفی علیشاه.
- ۲۱ - گنجینه ادبیات آسیائی، تألیف John. D. Yahavean چاپ آمریکا.
- ۲۲ - متنبی و سعدی، دکتر حسینعلی محفوظ، کتابخانه حیدری ۱۳۷۷ ه. ق. تهران.
- ۲۳ - مقالاتی در باره زندگی و شعر سعدی، به کوشش دکتر منصور رستگار، کنگره جهانی سعدی و حافظ چاپ دوم ۱۳۵۰.
- ۲۴ - مکتب سعدی، کشاورز صدر، تهران ۱۳۳۸.
- ۲۵ - مکتب عرفان سعدی از صدرالدین محلاتی شیرازی، چاپ دوم ۱۳۴۶، از انتشارات دانشگاه شیراز.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی